

بخشهایی از زندگانی پر برکت حضرت صدیقه
طاهره سلام الله علیها و اصل تولی و تبری

مقاله پیش رو نگاهی است اجمالی به بخشهایی از زندگانی پر برکت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و اصل تولی و تبری که از کتب امام شناسی، معادشناسی و رساله مودت از تألیفات حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسین طهرانی، بصورت مجمل و خلاصه خدمت مخاطبین محترم ارائه می گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شَانِيكَ
هُوَ الْأَبْتَرُ

وَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ
خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ) عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَةِ فِي تَعْيِنِ
الْإِنْسِيَةِ. صُورَةَ النَّفْسِ الْكَلْبِيَةِ، جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيَةِ، بَضْعَةَ
الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ، مَطَّلَعِ الْأَنْوَارِ الْعَلَوِيَّةِ، عَيْنِ عُيُونِ
الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ. النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَةِ لِمُحِبِّهَا عَنِ النَّارِ.
ثَمَرَةَ شَجَرَةِ الْيَقِينِ، سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. الْمَعْرُوفَةَ
بِالْقَدْرِ، الْمَجْهُولَةَ بِالْقَبْرِ. قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، الزَّهْرَاءِ
الْبَتُولِ؛ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.^۱

^۱ جزو صلوات معروفه محیی الدین عربی است که ملا محمد صالح موسوی خلخالی آنرا ترجمه و شرح کرده، و در قطع جیبی بنام «شرح مناقب» به طبع

«درود و تحیات بی شائبه خداوند و فرشتگان و حاملین عرش و جمیع عالم آفرینش او، از زمینی و آسمانی، بر آن پاکیزه گوهر قدس باد، که با تجرّد قدسیه در هیئت انسیه، عالم بشریت را زینت داده است. آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس کلی و بخشنده و نیرو آورنده عالم عقلی است. پاره ای از حقیقت احمدی، و مَطَّلَع و مَشْرِقِ انوار علوی است. و اصل و منبع سرچشمه‌های اسرار مکنونه فاطمی است. رستگار و آزاد کننده محبّین خود از آتش است، و جوهره و ثمره درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوی بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیده رسول الله، و نام گرامی و لقب سامی‌اش فاطمه زهراء و بتول عذراء است؛ که درود و سلام خدا بر او باد.

قال الله الحكيم في محكم كتابه الكريم:

ذَلِكَ الَّذِي يَبْشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيَجْعَلُ الْحَقَّ

بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ
التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَغْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ
(۲۵) وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ
يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
(۲۶)» این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود

را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان]
مژده داده است. بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی
از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره
خویشاوندان.» و هر کس نیکی به جای آورد [و
طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود.
قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

آیا می‌گویند: «بر خدا دروغی بسته است؟» پس
اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد؛ و خدا باطل را
محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌کند.
اوست که به راز دلها داناست.

و اوست کسی که توبه را از بندگان خود
می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آنچه می‌کنید
می‌داند.

و [درخواست] کسانی را که ایمان آورده و
کارهای شایسته انجام داده‌اند اجابت می‌کند و از
فضل خویش به آنان زیاده می‌دهد، و [لی] برای

كافران عذاب سختی خواهد بود.»

أُمُّ أَيْمَّةِ الْعُقُولِ الْغُرْبَلِ *** أُمُّ أَبِيهَا وَهُوَ عَلَّةٌ

الْعِلَلُ

رُوحُ النَّبِيِّ فِي عَظِيمِ الْمَنْزِلَةِ *** وَ فِي الْكِفَاءِ كَفُورُ

مَنْ لَا كَفْوَلَهُ

تَمَثَّلَتْ رَقِيقَةَ الْوُجُودِ *** لَطِيفَةً جَلَّتْ عَنِ

الشُّهُودِ

تَطَوَّرَتْ فِي أَفْضَلِ الْأَطْوَارِ *** نَتِيجَةَ الْأَدْوَارِ وَ

الْأَكْوَارِ

تَصَوَّرَتْ حَقِيقَةَ الْكَمَالِ *** بِصُورَةٍ بَدِيعَةٍ

الْجَمَالِ

فَإِنَّهَا الْحُورَاءُ فِي النُّزُولِ *** وَ فِي الصُّعُودِ مُحُورُ

الْعُقُولِ

يَمَثُلُ الْوُجُوبَ فِي الْإِمْكَانِ *** عَيَانُهَا بِأَحْسَنِ

الْبَيَانِ

فَإِنَّهَا قُطْبُ رَحَى الْوُجُودِ *** فِي قَوْسِي النُّزُولِ

وَ الصُّعُودِ

و، لَيْسَ فِي مُحِيطِ تِلْكَ الدَّائِرَةِ *** مَدَارُهَا الْأَعْظَمُ

إِلَّا الطَّاهِرَةُ

«او مادر امامان، عقول روشن و درخشان است، بلکه مادر پدر خودش است، در حالیکه آن پدر، علّة العلل است.»

او در ارزندگی مقام، روح پیامبر است. و در همسری و همتائی، همتای کسی است که همتا ندارد.

او در ظرائف و رقائق وجود، متمثل گردیده است و لطیفه ای است که از مقام شهود و ادراک بسی بالاتر است.

او در با فضیلت ترین اطوار، صورت گرفته است و نتیجه و خلاصه ادوار و اکوار است.

حقیقت کمال در بی سابقه ترین صورت زیبای خود شکل گرفته است.

او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل ها و اندیشه ها.

او با واقع و عیان خود، به احسن بیان و بینه، عالمِ وجوب را در عالم امکان تمثیل کرده است.

او قطب آسیای عالم وجود است، چه در قوس

نزول و چه در قوس صعود.

آری! در محیط این دایره نزول و صعود، مدار

اعظم و اوسعی غیر از فاطمه طاهره نیست! ^۱

انبیاء هیچ مزدی در برابر رسالت خود از مردم

نخواستند

جای تردید و شبهه نیست که جمیع انبیاء و

پیغمبرانی که از ساحت مقدس ربوبی برانگیخته

شده‌اند، از امت خود هیچگونه مزد و پاداشی طلب

نموده‌اند و هیچ حقی از حقوق مردم برای خود

ذخیره نکرده‌اند و هیچ کس را به استخدام و بیگاری

نگرفته‌اند.

در قرآن مجید در پنج مورد در سوره ۲۶: شعراء،

آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ که شرح حال

حضرت نوح و لوط و هود و صالح و شعیب بیان

شده، به یک نَسَق و منوال پاسخ آنها را به قوم خود

بیان می کند که هر یک از آنها گفتند: **وَمَا أَسْأَلُكُمْ**

^۱ «انوار قدسیه» آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی، ص ۳۱

عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۱

آری حقّ مطلب همین است که پیمبران از امت خود و غیر آنها اجری نخواهند و مزدی طلب ننمایند؛ چون مزد هر کس بر عهده کسی است که او را اجیر کرده و مأموریت داده است. پیمبران از جانب خدا آمده‌اند و دعوت آنها مبنی بر وحی و اتّصال به عالم غیب بوده است، بنابراین مزد آنان نیز بر باعث و آمر آنان، یعنی خداوند تبارک و تعالی است.

و این حقیقت را می‌توان دلیل بر صحّت نبوّت و دعوی پیغمبری گرفت؛ چون کسی که از ناحیه غیر خدا بر مردم حکومت کند، خواهی نخواهی برای منظور و مقصدی حکومت می‌کند، همان منظور و مقصد اجر و مزد او خواهد بود و وصول به آن هدف، پاداش و جزای او محسوب می‌شود.

انبیاء از مردم مزد نخواستند زیرا حجاب قلب آنها مرتفع گشته بود و اعمال آنان خالصاً لوجه الله بود

^۱ «من از شما هیچگونه پاداش و مزدی در خواست نمی‌کنم؛ پاداش من فقط بر خدای تعالی پروردگار جهانیان است.»

فقط پیمبرانند که چون حجاب قلب آنها مرتفع گشته و به اسرار عالم اطلاع پیدا نموده و رمز موت و حیات و تکامل را دریافته و از عوالم و منازل سلوک به وطن حقیقی رسیده و ابدیت را إدراک نموده‌اند و جان آنها با خدای خود مرتبط شده و گفت و شنود داشته‌اند، اعمال آنها فقط و فقط خالصاً لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ بوده و در مقابل زحمات و لطماتی که در راه تبلیغ شریعت و هدایت مردم بر خود هموار می‌دارند مزدی نمی‌خواهند؛ مزد آنان فقط رضای خدا و انجام مأموریت و نفس هدایت مردم است و بس.

اگر بنا بشود پیمبری برای خود مزد بخواهد آن حرّیت و آزادی در تبلیغ از دست می‌رود، و خواه ناخواه جرأت تبلیغ شدید در مقابل افرادی را که از آنها مزد گرفته ندارد؛ چون شرم و حیائی در شخص مورد إحسان پیدا می‌شود که او را در مقابل إحسان کننده پست و زبون می‌کند و از قاطعیت تبلیغ ساقط می‌نماید.

نوح پیغمبر به امت خود می‌گوید: **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا**

سَأَلْتُمْ مِّنْ أَجْرٍ .^۱ در اینصورت هر که خواهد

دعوت را می‌پذیرد و هر که خواهد نمی‌پذیرد، و

پیغمبر در مقابل افراد متمرّد شرم و حیائی ندارد و

خود را رهین منت آنان نمی‌بیند و جدّاً آنها را مورد

مؤاخذه و عتاب قرار می‌دهد. حضرت رسول اکرم

محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز از

این حکم کلی استثناء نشده‌اند و از مردم هیچ

تقاضای مزدی ننموده‌اند. در سوره انعام که مکالمه

آن حضرت را با قوم خود بیان می‌فرماید، خداوند به

آن حضرت امر میکند که: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ**

هُوَ إِلَّا ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ .^۲ پیغامبر عظیم الشان نیامده تا

آنکه باری بر گرده مردم بگذارد و در مقابل دعوی

نبوت، آنها را به تعب بیندازد و حاصل کار و دسترنج

آنها را ببرد و از کار و کسب آنان به نفع خود استفاده

کند؛ **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ**

^۱ صدر آیه ۷۲، از سوره ۱۰: یونس؛ [اگر از من إعراض نمائید به من ضرری

نمی‌رسد، زیرا من از شما اجر و مزدی تقاضا ننمودهام.]

^۲ آیه ۹۰، از سوره ۶: الأنعام «بگو من از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم؛ نزول

قرآن در مقابل مزد و جزائی نیست، و نازل نشده است مگر برای آنکه موجب

تذکر و یادآوری جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.»

الْمُتَكَلِّفِينَ. ^۱ «بگو من از شما مزدی نمی خواهم و شما

را به سختی و رنج نمی افکنم، و من از نزد خود

چیزی نمی آورم و سخنی نمی گویم.»

در دو جای قرآن یکی در سوره طور، و دیگر در

سوره قلم که خداوند مشرکین و متمرّدین را مورد

مؤاخذه و خطاب قرار می دهد و شدیداً آنها را در

عدم پذیرش دعوت حضرت رسول عتاب می کند

می فرماید: **أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرِمٍ مُثْقَلُونَ.** ^۲»

(چرا این مردم متمرّد از پذیرش دعوت تو سر باز

می زنند) مگر تو از آنها مزدی درخواست کردی که

آنان شانه خود را در آداء آن غرامت، سنگین ببینند؟»

ولی در آیات قرآن دو مورد به چشم می خورد که

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در

مقابل نبوت و زحمات رسالت مزد و اجر از امت

خود خواسته اند. باید در این دو مورد با دقت مطالعه

نمود و حقیقت را دریافت.

اول: در سوره فرقان: **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ**

^۱ آیه ۸۶، از سوره ۳۸: ص

^۲ آیه ۴۰، از سوره ۵۲: الطور؛ و آیه ۴۶، از سوره ۶۸: القلم

إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا. ^۱ «بگو ای پیغمبر

من از شما مزدی طلب نمی‌کنم؛ مزد من همان راهیست که مردم بسوی خدای خود بجویند و آن طریقی است که بسوی پروردگار خود پیدا کنند.»

دوم: در سوره شوری: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا**

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. «بگو ای پیغمبر من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبت و مودت بنمائید.»

با دقت و توجه در این دو آیه مبارکه اولاً استفاده می‌شود که در حقیقت این دو مسئله ای که مورد استثناء قرار گرفته اند، دو حقیقت جداگانه نداشته و در واقع دو استثناء بر عموم **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا و قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ** وارد نشده است؛ بلکه حقیقت این دو مستثنی یک چیز بیش نبوده ولی دارای دو عنوان و معرف بوده است. در آیه اول راه پیدا نمودن بسوی خدا استثناء شده و در آیه دوم مودت ذوی القربی. این دو عنوان دارای یک حقیقت واحد هستند؛ راه خدا همان مودت ذوی القربی

^۱ آیه ۵۷، از سوره ۲۵: الفرقان

است و مودّت به ذوی القربی همان راهی است که بنده برای وصول به مقام توحید اتخاذ می کند.

و نتیجه بعد از ضمّ این دو آیه به یکدیگر چنین می شود که: ای پیغمبر بگو من از شما هیچ مزدی طلب نمی کنم مگر آنکه شما با مودّت به نزدیکان من راهی بسوی خدای خود اتخاذ کنید.

مودّت ذوی القربی یگانه راه بسوی خداست و تنها راه بسوی خدا مودّت به ذوی القربی است و بس!

بنابراین با ملاحظه انحصار این دو استثناء از عموم آیه، و ملاحظه اتحاد این دو معنی، نتیجه چنین می شود که: مودّت ذوی القربی یگانه راه بسوی خداست و تنها راه بسوی خدا مودّت به ذوی القربی است و بس! یعنی هر مسلمانی که بخواهد مزد پیغمبر خود را داده باشد حتماً باید در راه وصول به مقام توحید و اتّصاف به صفات حضرت حقّ جلّ و علا در تکاپو باشد و وصول بدین مقام و اتّصاف بدین صفات فقط و فقط در سایه مودّت به

ذوی القربی حاصل خواهد شد.

و ثانیاً این استثناء منافات با عموم آیات دالّه بر عدم مزد و اجر ندارد؛ و به عبارت دیگر در واقع به مستثنی منه خود استثنائی نمی‌زند و به لسان اهل ادب استثناء منقطع است؛ زیرا آیاتی که دلالت دارد بر آنکه پیغمبران و پیغمبر اسلام اجر و مزد طلب نمی‌کنند، منظور اجر و مزدی است که راجع به خود آنان باشد و عائد بر خود آنان گردد، و اما اجر و مزدی که عائد مردم شود که همان اتّصاف به صفات ربوبی و خروج از عالم بهیمنیت و وصول به ذروه انسانیت است، منظور و مقصود هر پیغمبری است و هدف پیغمبر اسلام نیز چنین بوده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ* وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ۱

«اوست خدائی که در میان اممّین برانگیخت از خود آنان رسولی را که آیات خدا را بر آنان تلاوت کند، و دائماً آنها را در سیر نفسانی نموّ و رشد بدهد،

۱ آیه ۲ و ۳، از سوره ۶۲: الجمعة

و از کتاب و اسرار عالم آفرینش و حقائق موجودات
بدانها تعلیم کند و همانا قبل از آن در گمراهی
آشکاری به سر می بردند. و نه تنها بر آنان بلکه بر
کسانی هم که در آن زمان نیامده و بعداً می آیند نیز
مقام رسالت دارد و آنها را بدین صراط رهبری می
کند و خداوند عزیز و حکیم است.»

بنابراین، این دو آیه که در آنها استثناء واقع شده
است یک حقیقت مسلم را بیان می کنند و آن علت
غائی و انگیزه رسالت و داعی بر بعثت است. و طبق
آیه مذکوره در سوره جمعه و بعضی از آیات دیگر،
علت رسالت را بیان می کند و نه چیز دیگری را. و
نتیجه چنین می شود که: تلاوت آیات خدا بر مردم و
تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه آنان، راهی است
بسوی خدا که بواسطه مودت با ذوی القربی، بسوی
خدا خواهند پیمود و به مقام توحید خواهند رسید.
و این راجع به خود امت پیغمبر اکرم است و عائد
آنان خواهد بود؛ نه اجر و مزدی است که به پیغمبر
برسد، و موجب نقص دیگران و زیادی در مال و مال
و حیثیت و جاه پیغمبر اکرم گردد؛ مانند پدری که به

فرزندش بگوید: من در مقابل تمام رنجها و زحماتی که در دوران طفولیت و صباوت و جوانی برای تربیت و تعلیم تو و برای سلامتی و دفع آفات از تو متحمل شدم، هیچگونه پاداشی توقع ندارم الا آنکه یک فرد سالم با تربیت و منظم و مؤدب به آداب بوده باشی.

شاهد بر این معنی آنکه خداوند تبارک و تعالی در سوره سبأ خطاب به پیغمبر اکرم نموده می‌فرماید: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ.**^۱ «بگو آنچه مزد و پاداش، من از شما درخواست نموده‌ام برای خود شماست؛ مزد و اجری که عائد من گردد فقط بر خداست نه بر شما.»

حال بر سر اصل مطلب برویم و ببینیم چگونه خداوند مودت به ذوی القربی را نتیجه و حاصل و مزد رسالت قرار داده است؟ مودت به ذوی القربی چه تأثیری در سلوک راه الهی دارد؟ چه رابطه‌ای بین راه خدا و بین محبت آل محمد است؟ آیا ممکن است که انسان کاملاً به دستورات عملی پیغمبر اکرم

^۱ آیه ۴۷، از سوره ۳۴: سبأ

عمل کند، نماز پبای دارد، روزه بگیرد، جهاد بنماید، حج بنماید، و تمام تکالیف را یک به یک عمل کند، ولی به ذوی القربی مودّت نداشته باشد؟ آیا چنین فردی به مقام سعادت نائل خواهد آمد و به خدای خود راه پیدا خواهد نمود؟ یا نه، این اعمال هنگامی نتیجه می دهد که با محبّت و مودّت ذوی القربی توأم باشد.

از ضمّ دو آیه سابق الذّکر به یکدیگر استفاده نمودیم که پیمودن راه خدا همان مودّت اهل بیت است و بدون آن کسی راه به خدای خود نخواهد یافت.

محبّت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب.

حال در سرّ این مطلب و تأثیر محبّت در صلاح عمل و در روش تکاملی انسان بحث می نمائیم و برای توضیح این حقیقت می گوئیم که: محبّت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب. این کشش به حسب افراد و

شرائط گوناگون مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجهٔ فعالیت آن در نفس مُحبّ نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگری، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس مُحبّ اثر بیشتری داشته باشد، به همان درجه این قوّه کشش و جاذبه در مُحبّ شدیدتر خواهد بود و تعلق نفس مُحبّ به محبوب بیشتر خواهد شد.

و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علت این جاذبه و کشش روحی نفس مُحبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در مُحبّ منعکس خواهد شد، تا به سر حدّی که اگر جاذبهٔ بین دو نفس به اندازه‌ای باشد که در هر حال از یکدیگر غفلت نداشته باشند، گوئی آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یکدیگر جوش خورده و متّصل و یا متّحد شده است که هر دو دارای نفس واحدی شده‌اند.

سریعترین راه اتّصال به عالم معنا و حقیقت

هستی محبت اولیاء خداست

در این حال تمام آثار و صفات محبوب در محبّ طلوع می کند؛ چون بنا به فرض، این آثار، آثار محبوب است؛ و بنابر رابطه محبت و جاذبه روحی محبّ، نفس محبوب در کارگاه وجودی محبّ حکمفرما می شود و بجای نفس او امر و ناهی خواهد بود؛ و در این صورت به تبع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس محبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریعترین راه اتصال به ارواح طیبه است. باری، اثر عشق و محبت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبه روحی محبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده اند و کم و بیش برای خود افرادی که دچار محبت شده اند واضح و روشن است.

حال که این مقدمه واضح شد می گوئیم : اگر کسی محبت به شخص ستمگر و ظالمی داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولی خود به خود روحیه ظالمانه در او پیدا می شود. و اگر کسی محبت به شخص عادل و منظم و مستقیمی

داشته باشد که طهارت و تقوی در روح او مُهر خورده و به باطن او سرایت کرده است، خود به خود دارای صفت عدالت و استقامت و طهارت خواهد شد.

اکتساب صفات الهی بدون تحصیل محبت خداوند متعال محال است

بنابراین بر افرادی که طالب راه خدا هستند لازم و حتم است که خود را به صفات خدا درآورند و این معنی بدون تحصیل محبت خداوند محال است؛ یعنی اگر کسی در تمام عمر به کارهای خیر مشغول باشد و از بدی‌ها اجتناب کند، ولی محبت خدا را در دل نیپروریده باشد، جان او از صفا و وفا کاملاً تهی بوده و مانند قبری است که روی آنرا با نقش و نگار زینت نموده باشند.

جان و حقیقت انسان همان قوه جاذبه و کشش روحی اوست و گرنه با دیوار ساکن و قبر خراب چه تفاوتی دارد. عمل صالح که از جان زنده و روح صفا و محبت بر نخیزد چون گوشوار و دستبندی است که

در دست مرده و در گوش او آویزند. ولی اگر با محبت توأم شد، مانند زیتنی که به انسان زنده آرایش دهند، موجب کمال و مزیت او خواهد بود.

محبّ خدا بواسطهٔ اعمال نیک، دائماً محبت خدا را در دل خود شدید می کند و با مخالفت هوای نفس و موافقت رضای محبوب عشق خدا را در دل زیاده می گرداند، تا به حدّی که مورد رضای او واقع شده، از هوای خود بیرون آمده، به هوای دوست زنده است. در این حال خدا در وجود او حکومت می کند، تمام اعمال و رفتارش خود به خود به اراده خدا خواهد شد؛ کأنّهُ از خود خالی گردیده و از خدا سرشار است. از حرکت به خود دست کشیده و به حرکت خدا متحرّک است.

در «روضه کافی» مرحوم کلینی از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از علیّ بن أسباط، از ائمّه علیهم السّلام در ضمن پندها و مواعظ حضرت باری جلّ و علا به حضرت عیسی بن مریم علیهما السّلام روایت می کند که:

يا عِيسَى اَوْصِيكَ وَصِيَّةَ الْمُتَحَنِّنِ عَلَيْكَ بِالرَّحْمَةِ

حَتَّى حَقَّتْ لَكَ مِنِّي الْوَلَايَةُ بِتَحَرُّيكِ مِنِّي الْمَسْرَّةَ.^۱

«ای عیسی مانند شخصی که از روی محبت و ترحم و شفقت در مقام اندرز و پند و نصیحت تو در آید، تو را وصیت می کنم، تا آنکه قوه طلب در تو زیاد گردد و در جستجوی رضا و محبت من در آئی؛ و در این حال ولایت من در وجود تو حکمفرما خواهد شد و به تمام صفات و اسماء من متصف خواهی گشت.»

دین مقدس اسلام که خاتم ادیان است و از نقطه نظر روابط روحی و طبیعی کاملترین نظامات و دستورات را متکفل است نیز میزان صحت و سلامت اعمال را بر معیار محبت اندازه گیری کرده است، و سریع ترین راه را برای وصول به مقام انسانیت و توحید در جلوی راه بشر قرار داده است؛ و آن محبت به رسول خدا و اقارب آن حضرت است.

اهل بیت عصمت و طهارت به حیات عقل زنده

^۱ «روضه کافی» طبع دوّم دارالکتب الإسلامیة، ص ۱۳۱

مقصود از اقارب افرادی هستند که به مقام طهارت مطلق در آمده، و طهارت در جان و روح و خیال و نفس و عقل و در سرّ و سویدای آنان رسوخ نموده، از تمام شوائب شرک بر آمده، و در هیچ موطنی از موطن نفس آنان غیر از خدا و آثار و صفات او چیزی را نتوان یافت؛ افرادی هستند که در هر حال چشم از عوالم کوتاه و ظلمانی طبیعت برداشته و به جمال ابدیت دوخته‌اند؛ افرادی هستند که حکومت شهوت و غضب و خیال در وجود آنها مفهومی ندارد، پیوسته به حیات عقل زنده و به نور خدا منور و به مقام بلوغ و کمال انسانی رسیده‌اند؛ افرادی هستند که به علت عبور از مراحل کوتاه و تاریک هوی، دیگر در افق آنان شوائب نفس اماره و میل حیوانی و حیات حسّ و توابع آنها نیست. آنان در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده‌اند و به نور حقّ، منور شده‌اند و گناه که لازمه آن غفلت است در آنها مصداقی ندارد. آنان به طهارت حضرت حقّ، مطهّر و به عصمت ذات مقدّس او معصوم

محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و انفاق و

ایثار جان و مال در راه خدا خواهد شد

بدیهی است که عشق و محبّت بدین افراد، انسان را به افق فکری و وجودی آنها نزدیک می‌کند، و هر چه این محبّت شدیدتر گردد، انسان بدان افق نزدیکتر می‌گردد. و بالملازمه، صفات و روحیات و اخلاق و بالأخره ملکات و عقائد پاک آنان در انسان ظهور خواهد نمود. محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و تقوی و ایثار و گذشت و انفاق و بذل جان و مال در راه خدا خواهد شد. محبّت مانند برقی که بر خرمن بگذرد و ناگهان آنرا تبدیل به کومه خاکستر کند، صفات رذیله از قبیل حسد، بخل، قساوت قلب، شرّه، جُبْن و غیره را در وجود محبّ می‌سوزاند و بر باد فنا می‌دهد؛ و معلوم است که این است راه خدا و بس. یعنی سریع‌ترین راه و بهترین و کامل‌ترین و آسانترین راه وصول به مقصد است.

اتکاء بر عمل خود بدون عشق به اهل بیت

انسان را به هلاکت خواهد انداخت

بخلاف آنکه انسان بدون عشق و محبت آنان
بخواهد این راه دور و دراز را به پای خود و به اتکاء
عمل خود طی کند؛ هیئات که به مقصد برسد. هر
روز که گامی جلو گذارد شوائب نفس امّاره و خواطر
شیطانی، او را چند گام به عقب می برد، و دائماً مانند
حمار طاحونه به دور خود می چرخد؛ و **كَلَّمَا ازْدَادَ**
سَيْرُهُ لَا يَزِيدُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. عاقبة الأمر با تلاش بسیار
و زحمت فراوان با دست تهی، غارت زده، سرمایه از
دست رفته، با هزاران حسرت و ندامت، دنیا را ترک
گفته و جان می سپارد.

شدیدترین درجات گناه، توجه و محبت به اهل

معاصی و دشمنان خداست

سابقاً ذکر شد که **أَسٌّ** و **مُخٌّ** دین و طیّ راه خدا،
محبت به خدا و منسویین به اوست و لذا بهترین و
سریع ترین راه برای این مقصود تحصیل محبت
است. و به عکس شدیدترین درجات گناه، توجه و

محبت به اهل معاصی و دشمنان خداست؛ چون محبت به افراد منحرف و ستمگر، اثر قساوت و شقاوت در دل می‌گذارد و دل را به نقش دل آنان منقش می‌گرداند و بدین وسیله صفات و روحیات آنان در دل ظهور و به تبع آن، کردار و اعمال آنان در انسان پیدا می‌شود.

لذا نفسِ محبت به دنیا و زخارف زودگذر آن گناه شمردن شده است؛ **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ**.^۱ و محبت به جمع‌آوری مال و ذخیره کردن آن گناه شمردن شده است؛ **وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا**.^۲ و گذشته از آنکه منکرات یکایک گناه شمردن شده است، محبت به کارهای قبیح و انتشار آن در بین جامعه اسلامی و مؤمنین نیز گناه شمردن شده، بلکه چون این محبت خود مولد گناه و سرچشمه پیدایش معاصی است دارای کیفی بسیار سخت خواهد بود؛ **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**

^۱ آیه ۲۰، از سوره ۷۵: القیامة؛ [«هرگز! بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست میدارید.»]

^۲ آیه ۲۰، از سوره ۸۹: الفجر؛ [«و مال دنیا را بسیار دوست میدارید.»]

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. ۱

همچنین نفس محبت به غیر خدا، به محبت استقلال، و محبت به بئها و به افرادی که انسان آنها را مورد تبعیت و اطاعت خود قرار می دهد و به عنوان شرکاء خدا محسوب می گردند، شدیداً در قرآن مجید مورد انتقاد قرار گرفته است؛ **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.** ۲ و در مقابل این آیات که جداً

انتقاد از محبت دنیا و جمع مال و شرکای خدا و غیره می کند، آیاتی است که بنحو اتمّ از محبت به خدا و اولیای خدا تمجید و تحسین می نماید؛ **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.** ۳ «بگو ای پیغمبر: اگر محبت به خدای دارید باید از من پیروی کنید تا بالنتیجه شما نیز مورد محبت خدا واقع شوید و گناهان شما را بایامرزد.»

۱ آیه ۱۹، از سوره ۲۴: النور؛ [«حقاً کسانی که دوست دارند اعمال زشت و ناپسند در بین مؤمنین رواج یابد، عذابی دردناک برای آنها در دنیا و آخرت خواهد بود؛ و خدا میداند و شما نمی دانید.»]

۲ قسمتی از آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة؛ [«برخی از مردم شریکانی را در برابر خدا اختیار می کنند که آنان را همانند دوستی و محبت به خدا، دوست می دارند، ولی کسانی که ایمان آورده اند با شدتی بیشتر خداوند را دوست میدارند.»]

۳ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران

معلوم می‌شود که محبت به خدا گرانمایه‌ترین و شریفترین موهبت از مواهب الهی است که او را خدا موضوع کلام قرار داده و بر آن اطاعت از رسول خدا را مترتب نموده است، در حالی که ممکن بود بگوید: اگر می‌خواهید بهشت بروید یا جهنم نروید، یا جامعه شما اصلاح گردد، یا دارای نفس متقی و پاکیزه گردید و غیر اینها. ولی ملاحظه می‌شود که فقط محبت به خدا را عنوان قرار داده و نفس اطاعت از رسول خدا را به عنوان لازم غیر قابل انفکاک، ملازم آن قرار داده است. و در جایی که مؤمنین را از ارتداد می‌ترساند و به آنها از این عاقبت وخیم بیم می‌دهد و غنای خود و رسول خود را از ایمان و ارتداد آنان بیان می‌فرماید، جماعتی از مؤمنین را که محبت به رسول خدا دارند و رسول خدا به آنان محبت دارد، معرفی می‌نماید که آنان پس از ارتداد شما ایمان خواهند آورد، و بهترین معرف آنها در کمال و مزایای انسانی محبت آنها به رسول خدا است؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ وَ أَدَلَّةٍ عَلَى**

الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةً عَلَى الْكَافِرِينَ . ۱

و در آیه دیگر محبت به طهارت و تزکیه نفس را بهترین معرف و شاهد مزایا و کمال افراد میگیرد؛ **لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ** ۲ . در اینجا خداوند به پیغمبرش امر می کند که در مسجد قبا نماز بگزارد و در آنجا قیام به عبادت کند؛ چون علاوه بر آنکه از روز اول بنیادش با تقوی پایه گذاری شده است، جماعتی از مؤمنین که حبّ طهارت و صفای باطن و ملاقات خدا را دارند، در آنجا به نماز و عبادت اشتغال می نمایند.

و از همه بالاتر آنکه خداوند کسانی را که با

۱ قسمتی از آیه ۵۴، از سوره ۵: المائدة؛ [«ای کسانی که ایمان آوردهاید! هر کس از شما که از دین خود برگردد، در آینده خداوند (به جای مرتدین) جماعتی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست داشته و آنان نیز خدا را دوست میدارند، در مقابل مؤمنین خاشع و خاضع بوده و در مقابل کافرین با عزت رفتار می کنند.»]

۲ قسمتی از آیه ۱۰۸، از سوره ۹: التوبة؛ [«سوگند که مسجدی که تأسیس آن از ابتدای امر براساس تقوی و خشنودی خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزارید! زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه شدگان را دوست دارد.»]

مبارزین با خدا و پیمبرش مودّت و دوستی بنمایند
یکسره از زمره مؤمنین اخراج کرده است، گرچه آن
مبارزین فرزندان یا پدران یا برادران یا اهل و قبیله
آنان باشند.

محبت به دشمنان خدا چنان اثر قوی در نفس
انسان می گذارد که به کلی زمینه نفس را از ایمان
خالی می کند

معلوم می شود محبت به دشمنان خدا و رسول
چنان اثر قوی در نفس انسان می گذارد که به کلی
زمینه نفس را از ایمان خالی می کند و رائحه ای از آن
باقی نمی گذارد. و در این صورت اعمال صالحه
انسان چون خس و خاشاکی خواهد بود که در
سرزمین خشک و بی آب و علف روئیده، هیچ بو و
طراوتی و جمال و زیبایی نخواهد داشت. مثال
عمل صالح به انضمام محبت به دشمنان دین، مثال
گل و گیاهی است که در مزابل روئیده باشد؛ اگر
فرضاً ظاهری فریبا داشته باشد ولی باطن و اصل آن
متعفن و زشت است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ

مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ
حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱ .

در این آیه مبارکه ملاحظه می شود که علاوه بر
آنکه محبّین به دشمنان خدا را از صفّ مؤمنین بطور
قاطع جدا می کند، بهترین صفت مؤمنین و
روشن ترین اثر روحی آنان را عدم محبّت به دشمنان
خدا قرار داده که بدین مناسبت دائماً از روح خدا
بدانها افاضه می گردد و در بهشتهای جاودان زیست
خواهند نمود، آنان مورد رضای خدای خود بوده و
خود نیز از خدای خود راضی خواهند بود. و از همه
بالا تر آنکه فقط و فقط این دسته از مؤمنین را که
روحشان با صفت حبّ به خدا و رسول و عدم حبّ

^۱ آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة؛ [«نمی یابی جماعتی را که ایمان به خدا و
روز قیامت داشته باشند و با این وجود با کسانی که خدا و رسول او را دشمن
میدارند دوستی ل ل نمایند، اگرچه این دشمنان، پدران یا پسران یا برادران
و یا خاندان آنها باشند. خداوند در قلوب این مؤمنین ایمان را تثبیت نموده
و با روحی از نزد خود، آنان را تأیید کرده است. و آنان را در باغهایی وارد
می سازد که از زیر آنها نهرها جاری و روان است و به طور ابدی در آن
بهشتها زندگی می کنند و خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی هستند.
ایشان حزب و گروه خدا میباشند. آگاه باشید که تنها حزب و گروه خدا،
رستگاران واقعی اند.»]

به دشمنان خدا و رسول آمیخته شده است، حزب خدا معرفی نموده و علناً سعادت و نجات مطلق را منحصرأ بدین افراد سپرده است.

در کتب اخبار، ابوابی راجع به حبّ و بغض وارد شده است. در این اخبار که مجموعاً می‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده است، اصل حبّ و بغض را از اصول دین شمرده و بقیه اعمال صالحه را از متفرّعات آن قرار داده است.

أبو عُبَیْدَةَ حَدَّثَنَا أَنَّ حَضْرَتَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ مِی كُنْد كِه:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أُعْطِيَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ^۱.

حضرت فرمودند: «کسی که برای خدا دوست داشته باشد هر کس یا هر چیزی را که مورد محبت خداست، و مبعوض بدارد هر کس یا هر چیزی را که مورد بغض خداست، و در راه خدا بذل و اعطاء بنماید؛ چنین مردی از افرادی است که ایمان او به

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۴

سرحد کمال رسیده است.»

و سعید أعرج از حضرت امام جعفر صادق علیه

السّلام حدیث می کند که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ

فِي اللَّهِ وَ تَبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي

اللَّهِ. ^۱ «حضرت صادق فرمودند که: از محکمترین

دستاویزهای ایمان آن است که دوست داشته باشی

هر چه را که خدا او را دوست دارد، و دشمن داشته

باشی هر چه را که خدا دشمن دارد، و عطا کنی در

راه خدا هر چه را که خدا عطای آن را دوست دارد،

و منع کنی در راه خدا هر چه را که خدا منع

آنرا می پسندد.»

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت است

که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ

أَعْلَمُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ.

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْحُجُّ وَ الْعُمْرَةُ.

وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ. وَ لَكِنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ .^۱

«حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول خدا داناترند. و بعضی از اصحاب گفتند: نماز. و بعضی گفتند: زکات. و بعضی گفتند: روزه. و بعضی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

حضرت فرمودند: تمام این اموری را که ذکر نمودید دارای فضیلت و شرافتند، ولی محکمترین دستاویزهای ایمان نیستند. و لیکن محکمترین

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

دستاویز ایمان همان محبت در راه خدا و بغض در
راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و تبرّی و
دوری از دشمنان خداست.» مرحوم راوندی می
گوید:

وإليه أشار الرضا عليه السلام بمكتوبه: كن محباً لآلِ
لِ مُحَمَّدٍ وَ إِن كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّيهِمْ وَ إِن كَانُوا
فَاسِقِينَ.

«و به همین مطلب حضرت رضا علیه السلام در
نامه خود اشاره فرموده‌اند که: دوستدار آل محمد
باش و اگرچه فاسق هستی، و دوستدار دوستداران
آل محمد باش گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»
و از تفسیر عیاشی روایت است که بُرید بن
معاویة العجلیّ می گوید که:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَادِمٌ
مِنْ خُرَاسَانَ مَاشِيًا فَأَخْرَجَ رِجْلِيهِ وَ قَدْ تَغَلَّفَتَا. وَ قَالَ:
أَمَّا وَ اللَّهُ مَا جَاءَ بِي مِنْ حَيْثُ جِئْتُ إِلَّا حُبُّكُمْ أَهْلَ
الْبَيْتِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ اللَّهُ لَوْ أَحَبَبْنَا حَجْرًا
حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: قُلْ

إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. ^۱ وَقَالَ: يُحِبُّونَ
مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ. ^۲ وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ ^۳

برید بن معاویه می گوید: «در نزد حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل خراسان
که پیاده از آنجا حرکت نموده بود بر حضرت داخل
شد و پاهای خود را بیرون آورده نشان داد که همه
شکافته و پاره پاره شده بود. عرض کرد: یابن رسول
الله! به خدا سوگند که انگیزه حرکت من از خراسان
تا اینجا جز محبت شما اهل بیت نبوده است.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر پاره سنگی
ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور
گرداند؛ و مگر حقیقت دین غیر از محبت چیز
دیگری است؟ خداوند در قرآن می فرماید: ای
پیغمبر! به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید از من
پیروی کنید تا شما نیز مورد محبت خدا قرار گیرید.
و نیز می فرماید: انصار مدینه مهاجرینی را که از مکه

^۱ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران

^۲ قسمتی از آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر

^۳ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۷۷؛ و از طبع حروفی، ج ۲۷، ص

بدانجا هجرت کردند دوست داشتند. و مگر دین غیر

از محبت چیز دیگری است؟»

روایات راجع به شدت محبت رسول خدا نسبت

به حضرت زهرا سلام الله علیها

در روایات شیعه و سنی بسیار وارد شده است که

حضرت رسول الله حضرت فاطمه سلام الله علیها

را بسیار دوست داشتند و آن حضرت را سیده نساء

عالمیان معرفی کردند.

آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الکلمة

الغراء» ص ۳۳۹ به بعد، روایاتی را در مقام و موقعیت

و افضلیت حضرت زهراء سلام الله علیها آورده

است که یکی از آن جمله آورده می شود:

(ما أخرجَهُ البُخارِيُّ^۱ و مسلم^۲ و الترمذی فی

صِحاحِهِمْ، و صاحبُ الجمعِ بَينَ الصَّحِيحِينَ، و

صاحبُ الجمعِ بَينَ الصَّحاحِ السَّتَّةِ، و الإمامُ أحمدُ مِن

^۱ راجع آخر صفحه ۶۴، من الجزء الرابع من صحيحه المطبوع بالمطبعة
المليحية سنة ۱۳۳۲

^۲ راجع باب فضائل فاطمة، من الجزء الثاني من صحيحه، تجد طرقة في هذا
الحديث إلى عائشة متعددة

حديث الزهراء من مُسنده، و ابنُ عبد البرِّ في ترجمتها
 من استيعابه، و محمدُ بنُ سعدٍ في ترجمتها من الجزء الثامن
 من طبقاته و في بابٍ ما قاله النبيُّ في مرضه من المجلد
 الثاني من الطبقات أيضاً، و اللفظ الذي تسمعه للبخاري
 آخرَ ورقةٍ من كتاب الاستئذان من الجزء الرابع من
 صحيحه) حدَّثنا موسى عن أبي عوانة عن فراس عن
 عامرٍ عن مسروقٍ حدَّثتني عائشةُ أمُّ المؤمنين قالت:
 إنا كنا أزواجَ النبيِّ عندهُ جميعاً لم تُغادر منا واحدةٌ،
 فأقبلت فاطمةُ تمشي، لا والله ما تخفي مشيتها من مشية
 رسولِ الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). فلما رآها
 رَحَبَ وَ قَالَ: مَرْحَبًا بِابْنَتِي! ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ
 شِمَالِهِ ثُمَّ سَارَّهَا، فَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا. فَلَمَّا رَأَى حُزْنَهَا
 سَارَّهَا الثَّانِيَةَ إِذَا هِيَ تَضْحَكُ. فَقُلْتُ لَهَا أَنَا مِنْ بَيْنِ
 نِسَائِهِ: خَصَّكَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)
 بِالسَّرِّ مِنْ بَيْنِنَا ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ! فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى
 اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سَأَلْتُهَا: عَمَّا سَارَّكَ؟ قَالَتْ: مَا

¹ راجع صفحة ٣٨٢ من الجزء السادس من المُسند

كُنْتُ لِأَفْشِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ سِرَّهُ.

فَلَمَّا تُوِّفِيَ قُلْتُ لَهَا: عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنْ
الْحَقِّ لَمَّا أَخْبَرْتَنِي؟ قَالَتْ: أَمَّا الْآنَ فَنَعَمْ. فَأَخْبَرْتَنِي
قَالَتْ: أَمَّا حِينَ سَأَرَنِي فِي الْأَمْرِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي
جِبْرَائِيلَ كَانَ يِعَارِضُهُ [بِالْقُرْءَانِ] كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ أَنَّهُ قَدْ
عَارَضَنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَ لَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدِ اقْتَرَبَ،
فَاتَّقَى اللَّهَ وَ اضْبِرِّي فَإِنِّي نِعَمَ السَّلَفُ أَنَا لَكَ. قَالَتْ:
فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتِ. فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَأَرَنِي
الثَّانِيَةَ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ
الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ - انتهى.

«موسی برای ما نقل کرد از ابوعوانه از فراس از
عامر از مسروق که او گفت: عائشه امّ المؤمنین برای
من حدیث نمود که روزی همه ما زنان پیامبر بدون
استثناء در محضر او بودیم که فاطمه از راه رسید، و
قسم به خدا نحوه راه رفتن او هیچ فرقی با راه رفتن
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نداشت. چون
آن حضرت او را دید جائی باز نمود و فرمود: مرحبا
به دخترم! بعد او را در طرف راست یا چپ خویش
نشانند و با او نجوی نمود و سرّی را برای او بیان کرد

که یکباره گریه شدیدی بر او عارض شد، چون رسول خدا حزن او را مشاهده نمود دو مرتبه با او پنهانی سخنی گفت که این بار فاطمه ناگهان خندان شد.

از بین زنان پیامبر من به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان همه ما تنها تو را مخصوص به سرّ خویش گرداند و با تو نجوی نمود، آن وقت تو گریه می کنی! چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، من از فاطمه پرسیدم: پیامبر چه سرّی را برای تو بیان نمود؟ او گفت: من این چنین نیستم که سرّ رسول خدا را فاش کنم.

وقتی رسول خدا از دنیا رفت من به فاطمه گفتم: تو را به آن حقّی که بر تو دارم قسم می دهم که از آن سرّ پیامبر مرا با خبر سازی؟ او گفت: بله الآن مانعی ندارد. پس مرا با خبر ساخته و گفت: امّا مرتبه اول به من اینطور فرمود که جبرائیل سالی یک بار قرآن را بر من عرضه و مقابله می نموده، ولی امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرده است و حتماً اجل من نزدیک شده است، پس تقوای الهی را پیشه ساز و

صبر نما، پس بدرستی که من سلف و نیای خوبی برای تو هستم. فاطمه گفت: در این هنگام همانطور که دیدی من گریستم. چون پدر جزع و اندوه مرا دید در مرتبهٔ دوّم فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌پسندی که سیدهٔ زنان مؤمنین یا سیدهٔ زنان این امت باشی؟ از «مجالس» مفید روایت است به سند متصل خود، از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام از پدرش از جدّش که:

قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ

اللَّهُ لَيَغْضَبُ لِعْظَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا .^۱

«حضرت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم فرمودند: خداوند به غضب در می‌آید از غضب فاطمه و راضی می‌شود به رضای فاطمه.»

و نیز از «مجالس» مفید و از «أمالی» شیخ طوسی رضوان الله علیهما به اسناد متصل از سعد بن مالک یعنی ابن ابی وقاص قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي؛ مَنْ سَرَّهَا

^۱ بحار الانوار طبع کمپانی ج ۱۰ ص ۷ و از حروفی ج ۴۳ ۱۹.

فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَاءَهَا فَقَدْ سَاءَنِي؛ فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ

إِلَيَّ. ^۱ (۲) «سعد بن أبي وقاص می گوید: از رسول

خدا شنیدم که می فرمود: فاطمه پاره تن من است؛

کسی که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و کسی

که او را محزون کند و به او بدی برساند، مرا محزون

نموده و به من بدی رسانیده است؛ فاطمه عزیزترین

مردم در نزد من است.»

لذا با توجه به احادیثی که گذشت و همچنین در

ذیل خواهد آمد به روایت صحیح و صریح که در

صحاح اهل تسنن نیز آمده است هر که زهرا سلام

الله علیها را بیازارد رسول الله را آزرده و هر کس

ایشان را بیازارد خداوند متعال را آزرده و با حضرت

رب جل و علی به جنگ بر خواسته است جائی که

رسول خدا صریحاً می فرماید: فاطمه پاره جگر من

است، اذیت به او اذیت به من است، آیا می توان

اذیتهای ابوبکر و عمر را بدان نور دیده رسول خدا،

^۱ همان مصدر ص ۹ و از طبع حروفی ص ۲۳

^۲ فخر رازی در تفسیر، طبع دوم دار الکتب العربیة، ج ۲۷، در ذیل تفسیر آیه مودت، ص ۱۶۶ می گوید: قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا.

تأویل نمود و توجیه کرد؟ هیئات هیئات!

پیغمبر اکرم نه یک بار و دو بار؛ بارهای عدیده،
نه در نزد یک نفر و دو نفر؛ در نزد گروه بسیار، در
مجالس مختلفه، در نزد مهاجرین و انصار، در نزد
دوست و دشمن، فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**
فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي.

«فاطمه پاره بدن من است؛ پس هر کس او را به
خشم در آورد مرا به خشم در آورده است.»
و به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**
يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَ يَغْضِبُنِي مَا يَغْضِبُهَا. «فاطمه
قطعه‌ای از بدن من است؛ آزار می‌رساند به من آنچه
به او آزار می‌رساند، و مرا به غضب در می‌آورد هر
چه او را به غضب در آورد.»

و به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**
يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا وَ يَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا. «فاطمه
پاره‌ایست از من؛ مرا به اندوه و غصه در آورد هر چه
فاطمه را به اندوه و غصه درآورد، و مرا خوشحال
گرداند هر چه فاطمه را خوشحال گرداند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**

يُؤذِنِي مَا آذَاهَا وَ يَنْصِبُنِي ١ مَا أَنْصَبَهَا. «فاطمه پاره

بدن من است؛ رنج می دهد مرا آنچه او را رنج دهد،
و خسته می کند مرا آنچه او را خسته کند.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**

يَرِيْبُنِي ٢ مَا أَرَابَهَا وَ يُوْذِنِي مَا آذَاهَا. «فاطمه پاره بدن

من است، فاطمه قطعه بدن من است؛ مرا ناراحت و
کدر نماید آنچه او را ناراحت و کدر نماید، و مرا آزار
دهد آنچه او را آزار دهد.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**

يَسْعِفُنِي ٣ مَا يَسْعِفُهَا. «فاطمه پاره ای از من است؛ به من

می رسد آنچه به او می رسد. (خوبی به من میرسد
چنانچه خوبی به او برسد، و گزند به من می رسد
چنانچه گزندی به او برسد.)»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: **فَاطِمَةُ**

شَجْنَةٌ ٤ مِنِّي يَسْطُنِي مَا يَسْطُهَا وَ يَقْبِضُنِي مَا

١ أَنْصَبَهُ: أَتَعَبَهُ.

٢ رَابَةٌ وَ أَرَابَةٌ: سَاءَةٌ وَ أَزْعَجَةٌ

٣ أَيْ يَنَالُنِي مَا يَنَالُهَا وَ يُلْمُّ بِي مَا يُلْمُّ بِهَا

٤ الشَّجَنُ وَ الشَّجْنَةُ وَ الشُّجْنَةُ وَ الشُّجْنَةُ: الغُصْنُ المُلْتَفُّ المُشْتَبِكُ، وَ الشُّعْبَةُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. وَ يَقُولُونَ: الحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ أَيْ ذُو فَنُونٍ مُتَشَعِّبَةٍ.

يَقْبِضُهَا. «فاطمه شاخه پیچیده شده بر اصل و بنیاد

من است؛ خوشحال و فرحناک میکند مرا آنچه او را خوشحال کند، و گرفته و مهموم میکند مرا آنچه او را مهموم و گرفته کند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ

مِنِّي مَنْ إِذَاهَا فَقَدْ إِذَا نِي.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِّنِّي يَقْبِضُنِي مَا

يَقْبِضُهَا وَيَسْطُنِي مَا يَسْطُهَا.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِّنِّي يَسْرُنِي مَا يَسْرُهَا.

«فاطمه پاره گوشت من است؛ کسی که او را آزار

رساند مرا آزار رسانیده، کسی که او را اندوهناک کند

مرا اندوهناک نموده، کسی که او را مسرور و شاد کند

مرا مسرور و شاد نموده است.»^۲

اینها احادیثی است که ائمه حدیث اهل تسنن در

صحاح سته، و عدّه بسیاری دیگر از بزرگان رجال

حدیث در کتب معتبره خود با اسناد صحیح روایت

^۱ المَضْغَةُ: القِطْعَةُ الَّتِي تُمَضَّغُ مِنَ لَحْمٍ وَغَيْرِهِ.

^۲ در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۱۷۹ از دیلمی روایت می‌کند که پیغمبر فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبٍ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

نموده، و علامه امینی قدس سره از پنجاه و نه نفر از بزرگان علمای آنها که در کتب خود آورده‌اند این احادیث را روایت می‌کند.^۱

و همچنین آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الکلمة الغراء» ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵ روایت می‌کند که:

«بخاری و مسلم در صحیحین روایت می‌کنند از مسور که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر چه او را بیازارد مرا نیز می‌آزارد، و هر چه او را مکدر سازد مرا مکدر می‌نماید.

و نهبانی در ذکر احوال آن بانوی گرامی در «الشرف المؤبد» از بخاری با سند او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر آنچه او را به غضب درآورد مرا نیز غضبناک می‌سازد. او می‌گوید: در روایت دیگری آمده است: پس هر کس او را غضبناک نماید مرا غضبناک ساخته است. و نیز

^۱ «الغدیر» ج ۷، ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۳

می گوید در «الجامع الصّغیر» وارد است که: فاطمه
پارهٔ تن من است، هر چه او را به اندوه در آورد مرا
به اندوه در آورده، و هر چه او را شاد و منبسط سازد
مرا شاد و منبسط می سازد.

و آن بانوی گرامی - که پدر و مادرم فدای او باد -
به ابوبکر و عمر فرمود: شما دو تن را قسم می دهم
به خدا که آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و
سلّم نشنیدید که می فرمود: رضایت فاطمه از رضای
من و خشم و سخط او از خشم و سخط من است؛
پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد تحقیقاً
که مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضی سازد
مرا راضی ساخته، و هر کس فاطمه را به خشم آورد
مرا خشمگین نموده است؟ آنها گفتند: بله از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیده ایم. و این از
أحادیث متواتره از ائمهٔ عترت طاهره است، و همین
روایت به عنوان حجّت و دلیل برای تفضیل آن
حضرت بر زنان عالمیان کفایت می کند؛ آیا هیچ
مسلمانی فردی از مردم را با بضعةٔ نبیِّ اکرم صلی الله
علیه و آله و سلّم و بقیه و خَلَف او در بین امت

و به تحقیق که هر کس از صاحبان خرد در این روایت تدبّر نموده، اینطور دریافته است که مضمون آن دلالت بر عصمت آن حضرت دارد؛ زیرا این روایت می‌فهماند که محال است هر یک از اذیت شدن و پریشان گشتن و غضب و سخط و رضایت و گرفتگی خاطر و منبسط شدن آن حضرت در غیر محلّ خود واقع شود، همانطور که در مورد نبیّ اکرم نسبت به این امور، مطلب از همین قرار است؛ و این حقیقت و کنه عصمت است، چنانچه مخفی نیست.»

و در روایتی دیگر آمده: «ابن اَبی عاصم به سند خود از علی علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلّم به فاطمه فرمود: حقّاً که خداوند بخاطر غضب تو غضب می‌نماید و بواسطه رضایت تو راضی می‌شود.

و این روایت را طبری و غیر او با اسناد حسن روایت کرده‌اند، همانطور که در ذکر احوال آن بانوی گرامی در «الشّرف المؤبّد» و غیر آن ذکر شده است.

و این روایت در دلالت بر برتری آن حضرت و

عصمتشان مانند حدیث سابق است.»

«جماعتی از معتبرین محدثین و بزرگان ایشان چون احمد بن حنبل چنین حدیث کرده‌اند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی و حسن و حسین و فاطمه نظر نموده و فرمود: هر کس با شما در جنگ باشد من با او در جنگم، و هر کس با شما در صلح و آشتی باشد من با او در صلح و آشتی هستم.»

و ترمذی از حدیث زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: هر کس که با علی و فاطمه و حسن و حسین محاربه داشته باشد من با او در جنگ بوده، و هر کس با آنان در سلم و صلح باشد من با او در سلم و صلح هستم.»

و این حدیث در دلالت بر افضلیت و عصمت آن حضرت مانند روایت قبل است. و همانطور که می‌نگری دلالتی نیز بر کفر محاربان اهل بیت دارد.»

حضرت زهرا در حالی از دنیا رحلت فرمودند

که از ابوبکر و عمر خشمگین بودند

این روایات از نقطه نظر اهل تسنن مسلم است، و نیز مسلم است که ابوبکر و عمر حضرت زهرا را رنجاندند و به آن حضرت آزار رساندند، این هم جای تردید نیست که آن قدر آن حضرت از افعال خلیفه در خشم بود که با او تکلم نکرد و از او دوری جست تا از دنیا رحلت نمود.

بخاری در صحیح خود روایت می کند با اسناد خود از عروة بن زبیر که: **إِنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ .^۱**

^۱ «صحیح بخاری» ج ۲، ص ۱۸۶، باب فرض الخمس؛ و از طبع امیریه بولاق، ج ۴، ص ۷۹

«عائشه به عروة بن زبیر خبر میدهد که فاطمه دختر رسول خدا از ابوبکر بعد از رحلت حضرت رسول الله درخواست کرد که میراثش را از آنچه خداوند به پیغمبرش داده بود بدهد. ابوبکر گفت: رسول الله فرموده است: ما إرث نمی گذاریم، آنچه از ما می ماند صدقه است. حضرت فاطمه دختر رسول خدا از گفتار ابوبکر به غضب در آمد و از ابوبکر دوری نموده و پیوسته با او ملاقات نکرد تا از دنیا رحلت نمود.»

آنقدر حضرت صدیقه از آزار آنان در رنج بود که در بستر مرگ نیز اجازه ورود نداد. ابوبکر و عمر به دیدن آمدند با آنها صحبت نکرد. و حتی از نماز خواندن ابوبکر و عمر پس از مرگش جلوگیری فرمود و وصیت کرد که آنها بر من نماز نگزارند. و چون از دنیا رحلت فرمود ابوبکر را خبر نمودند.

بخاری همچنین از عروة از عائشه روایت می کند که: چون حضرت فاطمه تقاضای ارث خود نمود، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدَتْ (غَضِبْتُ) فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ

فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُؤْفِيَتْ.

و عَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَوَآلِهِ] وَسَلَّمَ
سِتَّةَ أَشْهُرٍ. فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ
بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا.^۱

«أبو بكر از دادن ارث رسول الله به فاطمه امتناع
ورزید. فاطمه بسیار غضبناک شد و از او دوری نمود
و با او دیگر تکلم نکرد تا از دنیا رفت. و فاطمه بعد
از رسول خدا شش ماه زندگی نمود. چون وفات کرد
شوهر او علی او را در شب دفن نمود و أبو بکر را
خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد.»

اعتراض حضرت فاطمه سلام الله عليها به
سکوت امیر المؤمنین علیه السلام و پاسخ آن
حضرت

پس از آنکه فاطمه برای اثبات حق خود به مسجد
رفت، و با ابو بکر به محاجّه پرداخت ابن شهر آشوب
می گوید: چون فاطمه از مسجد به منزل مراجعت

^۱ «صحيح بخارى» ج ۳، باب غزوة خيبر، ص ۵۵؛ و از طبع أميريه بولاق،
ج ۵، ص ۱۳۹

کرد، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منزل
 انتظار بازگشت او را داشتند، در این حال رو به آن
 حضرت نموده و گفت: یا بن اَبِطَالِبِ! اَشْتَمَلَتْ
 شَمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ، نَقَضَتْ قَادِمَةَ
 الْأَجْدَلِ فَخَاتَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ. هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، قَدْ
 ابْتَزَّنِي نُحَيْلَةَ أَبِي، وَ بُلَيْغَةَ ابْنِي وَ اللَّهُ لَقَدْ جَدَّ فِي ظُلَامَتِي،
 وَ أَلَدَّ فِي خِصَامِي، حَتَّى مَنَعَتْنِي الْقَيْلَةَ نَصْرَهَا، وَ
 الْمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا، وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا
 مَانِعَ وَ لَا دَافِعَ.

خَرَجْتُ وَ اللَّهُ كَاطِمَةٌ، وَ عُدْتُ رَاغِمَةٌ.

أَضْرَعْتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّكَ، افْتَرَسْتَ الذُّبَابَ
 وَ افْتَرَسَكَ الذُّبَابُ، مَا كَفَفْتَ قَائِلًا، وَ لَا أَغْنَيْتَ بَاطِلًا،
 وَ لَا خِيَارَ لِي لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ ذُلَّتِي، وَ تَوَفَّيْتُ دُونَ هَيْتِي.
 عَذِيرِي وَ اللَّهُ فِيكَ حَامِيًا، وَ مِنْكَ دَاعِيًا، وَيْلَايَ فِي
 كُلِّ شَارِقٍ، مَاتَ الْعَمْدُ وَ وَهَنَ الْعَضْدُ شَكْوَايَ إِلَى رَبِّي
 وَ عُدْوَايَ إِلَى أَبِي. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً وَ أَحَدُّ بَأْسًا وَ
 تَنْكِيلاً

ای پسر ابو طالب! مانند بچه در شکم مادر، دست

و پای خود را در خود جمع کرده‌ای! و مانند شخص
متهم در گوشهٔ غرفه نشسته‌ای! شاه بال خودت را که
همچون بالهای قوی باز شکاری بود شکستی! در
نتیجه پرهای نرمی که برای تو ماند، بتو وفا نکرد و
کارگر نشد، و همچون مرغ بی بال و پری که مورد
هجوم پرندگان قوی واقع شود گرفتار شدی!

اینکه این پسر ابی قحافه، عطیهٔ پدر مرا از من
بقهر و غلبه ربوده، و معاش مختصر فرزند مرا گرفته
است.

سوگند بخدا که در ستم با من بنهایت رسیده، و
در دشمنی با من پافشاری کرده، تا بسرحدی که اولاد
قبیله که انصار اوس و خزرج اند، از یاری من دریغ
نمودند، و مهاجرین از اهتمام و رسیدگی بکار من
خودداری کردند، و جماعت مسلمانان به بی‌اعتنائی
از من، از این جنایات چشم پوشیدند؛ نه کسی است
که او را ممانعت کند، و نه کسی که او را از ستم با من
باز دارد.

سوگند بخدا که من با نهایت فرو بردن خشم
خود به مسجد رهسپار شدم ولی پژمرده و افسرده

باز گشتم.

چهره خود را بذلت و خواری سپردی، آنروز که خود را از مقام و مرتبه خود ساقط کردی! گرگان درنده را شکار می نمودی، و اینک مگس ها تو را شکار خود نمودند هیچ گوینده ای را از کلام ناروای خود باز نداشتی! و هیچ باطلی را دور ننمودی!

و اختیاری برای من نیست؛ و ایکاش قبل از آنکه پرده ذلت مرا فرا گیرد، در کام مرگ فرو رفته بودم و پیش از این پستی و حقارت مرده بودم. سو گند بخدا که بازخواست کننده من، در کار تو خداست که مرا حمایت می کند و از تو پرسش می نماید، ای وای بر من، از این حوادث ناگوار که وارد شده است. محل اعتماد و اتکای من از دنیا رخت بربست، و بازوی من سست شد، شکایت من بسوی پروردگار است، و مخاصمه از ظلم و ستمی که بر من وارد شده است بسوی پدرم.

بار پروردگار من! قوه تو شدیدتر، و شدت انتقام تو تیزتر و برنده تر است.

أمیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام

پاسخ داد:

لَا وَيَلَّ لَكَ! بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِيكَ، نَهَيْهِ عَنِ عَرِيكَ! يَا
بِنْتَ الصَّفْوَةِ، وَبَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ.

مَا وَنَيْتُ فِي دِينِي، وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي فَإِنْ كُنْتَ
تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُكَ مَضْمُونٌ وَكَفِيلُكَ مَأْمُونٌ وَ مَا
اعِدَّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي! فَقَالَتْ: حَسْبِي
اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۱

ویل و وای برای تو مباد، بلکه برای دشمنان تو
باد! مرا از اینگونه خطاب بازدار ای دختر برگزیده
مخلوقات، و ای یادگار مقام نبوت.

من در کار خود سستی نکرده‌ام، و از آنچه در
توان و نیروی من بود کوتاهی نورزیدم! اگر تو
معاشی و روزی می‌خواهی؟ بدان که خداوند ضامن
و کفیل است، و آنچه را برای تو مهیا نموده بهتر است
از آنچه از دست تو رفته است! خدا را کافی بدان و
بدو پناه بر! فاطمه سلام الله علیها گفت: خدا برای
من کافی است و او بهترین وکیل است ابن ابی

^۱ مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۸۲ طبع سنگی

الحديد گوید: وَ قَدْ رُوي عنه عليه السلام انَّ فاطمةَ
عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَّضَتْهُ يَوْمًا عَلَى النُّهُوضِ وَ الوُثُوبِ،
فَسَمِعَ، صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهَا: أَيَسْرُكُ زَوَالُ هَذَا النِّدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ؟

قالت: لا.

قال: فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ^۱

«از أمير المؤمنین علیه السلام روایت است که

فرمود:

روزی فاطمه علیها سلام او را بر قیام و اقدام و

نهضت تحریض و ترغیب می نمود، ناگاہ شنید که

مؤذن می گوید: اشهد أن محمداً رسول الله.

امیر المؤمنین به او گفت: ای فاطمه! دوست

داری که این ندا و دعوت از روی زمین برچیده

گردد؟

گفت: نه

حضرت فرمود: این همانست که من بتو گفته‌ام»

باری حضرت فاطمه وصیت نموده بود که نه تنها

^۱ شرح نهج البلاغه (۲۰ جلدی) ج ۱۱ ص ۱۱۳

أبوبکر بلکه دخترش عائشه نیز بر او نماز نگزارد. در
 «اسد الغابة» در شرح حال حضرت فاطمه بعد از
 وصیت آن حضرت راجع به کیفیت ساختن نعش و
 وصیت به أسماء، بنت عمیس گوید: فَلَمَّا تُوِّفِيَتْ
 جَاءَتْ عَائِشَةُ فَمَنْعَتْهَا أَسْمَاءُ، فَشَكَّتْهَا عَائِشَةُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ
 وَقَالَتْ: هَذِهِ الْخُتْعَمِيَّةُ تَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَوَالِهِ] وَسَلَّمَ. فَوَقَّفَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْبَابِ
 وَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ مَنَعْتَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَوَالِهِ] وَسَلَّمَ أَنْ يَدْخُلْنَ عَلَى بِنْتِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَوَالِهِ] وَسَلَّمَ وَقَدْ صَنَعْتَ لَهَا
 هَوْدَجًا؟ قَالَتْ: هِيَ أَمْرَتْنِي أَنْ لَا يَدْخُلَ عَلَيْهَا أَحَدٌ وَ
 أَمْرَتْنِي أَنْ أَصْنَعَ لَهَا ذَلِكَ. قَالَ: فَاصْنَعِي مَا أَمْرَتُكَ. وَ
 غَسَّلَهَا عَلِيٌّ وَ أَسْمَاءُ .^۱

«بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام عائشه
 به خانه فاطمه آمد، أسماء دختر عمیس او را راه نداد.
 عائشه به پدرش ابوبکر شکایت کرد و گفت: این زن
 خُتْعَمِيه میان ما و میان دختر رسول خدا فاصله

^۱ «اسد الغابة» طبع دار إحياء التراث العربی، ج ۵، ص ۵۲۴

انداخته است.

أبوبکر آمد و درِ خانه فاطمه ایستاد و گفت: ای
أسماء! چه موجب شده است که زنهای پیغمبر را از
ورود بر دختر پیغمبر منع می‌کنی، و برای او هودجی
ساخته‌ای؟ أسماء گفت: فاطمه به من امر کرده است
که به هیچ کس اجازه ورود بر جنازه او را ندهم، و
او مرا امر کرده است که این هودج و صورت تابوت
را برای او بسازم. أبوبکر گفت: آنچه فاطمه امر کرده
است بجای بیاور. و علی بن ابی طالب و أسماء،
حضرت فاطمه را غسل دادند.»

ابن قتیبہ دینوری متوفی ۲۷۶ هجری می‌گوید:
پس از آنکه از علی در مسجد نتوانستند بیعت
بگیرند، فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و
ءالِهِ] وَسَلَّمَ يَصِيحُ وَ يَبْكِي وَ ينادي: يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي. ^۱ «علی خود را به قبر
رسول خدا رسانیده و خود را بر روی قبر انداخت و
فریاد می‌زد و گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت:

^۱ همان مصدر

ای رسول خدا! ای فرزند مادرم! امت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

تاریخ جنایات خلیفه اول و دوم را از یاد

نخواهد برد

و نیز می گوید: چون علی از آمدن برای بیعت خودداری کرد، قام عمر، فمشی معه جماعة حتی أتوا بابَ فاطمة، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت! يا رسول الله، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة^۱. «در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتی حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند. در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صدای آنان را از پشت در شنید، با صدائی هر چه بلندتر فریاد زد: ای پدر من! ای رسول خدا! چه بسیار مصائب و آزارهائی که بعد از تو از عمر بن الخطاب و ابوبکر به ما رسید.»

و نیز می گوید: ابوبکر، عمر را برای آوردن علی

^۱ «الإمامة والسياسة» ج ۱، ص ۱۳

و افراد دیگری که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد. آنها همه در خانه علی جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن ابا کردند.

فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسُ عَمْرٍ بِيدِهِ
لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأُخْرُقَنَّهَا عَلِيٌّ مَن فِيهَا. فَقِيلَ: يَا أَبَا حَفْصٍ!
إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ! فَقَالَ: وَ إِنْ! فَخَرَجُوا فَبَايَعُوا إِلَّا عَلِيًّا فَإِنَّهُ
زَعَمَ أَنَّهُ قَالَ: حَلَفْتُ أَنْ لَا أُخْرِجَ وَ لَا أَضَعُ ثَوْبِي عَلَى
عَائِشَةَ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرَّاءَانَ. فَوَقَفْتُ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
عَلَى بَابِهَا، فَقَالَتْ: لَأَعْهَدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مُحَضَّرٍ
مِنْكُمْ؛ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَ سَلَّمَ
جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ
لَمْ تَرُدُّوْا لَنَا حَقًّا .^(۱)

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند
به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا خارج
شوید برای بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در اوست
آتش می‌زنم! به عمر گفتند: ای عمر! آخر در این
خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و

^۱ «الإمامة والسياسة» ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳

سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از علی که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من ابداً با مردمی برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازهٔ رسول خدا را روی دست ما گذاشتید و رفتید و خودتان برای خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت امر خود نپذیرفتید و حق ما را به ما رد نمودید.»

باری، با تمام این سفارشات که از جانب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به عمل آمد، امت و صحابه در روز اوّل رحلت آن حضرت مزد آن حضرت را که اجر رسالت بود دادند. جنازهٔ رسول خدا هنوز کفن و دفن نشده بود که در سقیفهٔ بنی ساعده برای ربودن حکومت و ریاست بر مردم، بر سر هم کوفتند و سپس هجوم به خانهٔ ولایت و

طهارت آوردند. ^۱

نظام می گوید: إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا
السَّلَامُ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا. و كان
يَصِيحُ: أَحْرِقُوهَا بِمَنْ فِيهَا. و ما كانَ في الدَّارِ غيرَ عَلِيٍّ و
فاطمةَ و الحسنِ و الحسينِ. ^۲

«در روزی که می خواستند امیرالمؤمنین را برای
بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد،
بطوری که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر
فریاد می زد: این خانه را با هر کس که در آن هست
آتش بزنید! در حالی که در خانه غیر از علی و فاطمه
و حسن و حسین کس دیگری نبود.»

ابن ابی الحدید میگوید: ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيٍّ:
قُمْ فَبَايِعْ! فَتَلَكَّأَ و اِخْتَبَسَ ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: قُمْ! فَأَبَى أَنْ
يَقُومَ، فَحَمَلَهُ و دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ حَتَّى أَمْسَكَهَا خَالِدٌ
و سَاقَهَا عُمَرُ و مَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنِيفًا، و اجْتَمَعَ النَّاسُ
يَنْظُرُونَ و امْتَلَأَتْ شَوَارِعُ الْمَدِينَةِ بِالرِّجَالِ. و رَأَتْ

^۱ «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۲۳

^۲ «ملل و نحل» شهرستانی، طبع اوّل - مصر، ج ۱، ص ۷۳

فاطمة ما صنع عمر، فصرخت و ولولت واجتمع معها
نساء كثير من الهاشميات و غيرهن، فخرجت إلى باب
حجرتها و نادت: يا أبابكر! ما أسرع ما أغرتم على أهل
بيت رسول الله! و الله لا أكلّم عمر حتى ألقى الله! ^۱

می گوید: «سپس عمر داخل خانه علی شد و
گفت: ای علی برخیز و بیعت کن! علی خودداری
کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و
گفت: برخیز! علی از برخاستن ابا کرد. عمر او را به
شدت از جای خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد
کرد، همچنانکه زبیر را قبلاً با شتاب از جای خود بلند
نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، علی و
زبیر را نگاهداشته و عمر و افراد دیگری که با آنها
بودند علی و زبیر را به شدت با کمال قهر و سختی
به طرف مسجد سوق می دادند، و مردم همه جمع
شده تماشا می کردند و کوچه های مدینه از مردم پُر
شده بود. چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد
زد و ولوله کرد و جماعت بسیاری از زنان هاشمیه و

^۱ در «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء الكتب العربية، ج ۲، ص ۱۹، و نیز
در ج ۱، ص ۱۲۴، این مطلب را آورده است.

غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و در حجره خود ایستاد و فریاد برآورد: ای ابابکر! چقدر زود از روی نخوت و حمیت جاهلی بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدی! سوگند به خدا که من با عمر تکلم نخواهم کرد تا خدای خودم را ملاقات کنم!»

فاطمه سلام الله علیها با مصائب زیادی مواجه شد؛ از یک طرف، غصب مقام ولایت و خلافت اسلام از محور اصلی خود، که با نهایت رنج و اِلم از این مقام دفاع می نمود.

ابن قتیبہ دینوری می گوید: و خَرَجَ عَلَيَّ كَرَمَ اللَّهِ وَجْهَهُ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلَيْهِ] وَسَلَّمَ عَلَى دَابَّةٍ لَيْلًا فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ النُّصْرَةَ، فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! قَدْ مَضَتْ بَيْعَتُنَا هَذَا الرَّجُلِ، وَلَوْ أَنَّ زَوْجَكَ وَابْنَ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. فَيَقُولُ عَلَيَّ كَرَمَ اللَّهِ وَجْهَهُ: أَفَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلَيْهِ] وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنْهُ وَ أَخْرَجُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَ لَقَدْ

صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسِيبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.^۱

«و علی در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا می نمود و به مجالس انصار می برد و از آنها طلب یاری می کرد. و آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با ابوبکر کاری است که واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموی تو علی بن ابی طالب قبل از بیعت ما با ابوبکر به ما رجوع می کرد حتماً ما با او بیعت می نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگری نمی کردیم. علی کرم الله وجهه می فرمود: آیا من چنین فردی بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه اش بگذارم و برای گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه می فرمود: ابوالحسن آنچه عمل کرده همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند، کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت های علنی و

^۱ «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۲

غصب فدک و سهمیه آن حضرت از خیر و از حقوق ذوی القربی، و مخاصمات و مجادلاتی که آن بضعه رسول خدا با ابوبکر و عمر می نمود، دیگر برای آن مطهره با انضمام کسالت‌های جسمی و سقط جنین، نیرو و قوه‌ای باقی نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدری مانند رسول خدا که سزاوار بود این امت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند. ولی این امت اجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهرای صدیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیماری انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز^۱ و به روایت ابن ابی الحدید بیش از هفتاد و دو روز^۲ در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

حضرت صدیقه سلام الله علیها خلیفه اول و

دوم را مسلمان نمی دانستند

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود

^۱ «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۴

^۲ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴

أبوبکر و عمر را نداد، و پس از آنکه امیرالمؤمنین را
 واسطه نمودند و برای ملاقات و عیادت فاطمه آمدند
 و سلام کردند، آن حضرت روی خود را برگردانیده
 و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر
 مسلمانی واجب است؛ و لذا معلوم می‌شود که آن
 حضرت ابوبکر و عمر را مسلمان نمی‌شناخته است.
 ابن قتیبہ میگوید: پس از آنکه علی را به مسجد
 بردند و علی بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر
 پیغمبر رفت و گریه می‌کرد و صیحه می‌زد، فقال
عمر لأبي بكرِ رضی الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة فإننا
قد أغضبناها. فانطلقا جميعًا فاستأذنا علی فاطمة فلم
تأذن لهما، فأتيا علیا فكلماه فأدخلها علیها، فلما قعدا
عندها حوَّلت وجهها إلى الحائط، فسَلَّما علیها، فلم تُردَّ
علیها السلام.^۱

«عمر به ابوبکر گفت: بیا برویم برای ملاقات
 فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو
 آمدند و از فاطمه اذن دخول خواستند، فاطمه اذن

^۱ [۲]- «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۳

نداد. آنها نزد علی آمدند و با او درباره ملاقات فاطمه مذاکره کردند، امیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و ابوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه ابوبکر مشغول عذرخواهی شد که علت آنکه من تو را از ارث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که می گفت: **لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ.** «ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بجای می ماند صدقه است.»

قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود

فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِيهِ وَ تَفْعَلَانِ بِهِ؟
قَالَا: نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمْ اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ

أَرْضِي فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ
أَسْخَطَنِي؟ قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ [وَأَآلِهِ] وَسَلَّمَ.

قَالَتْ: فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمْ أَسْخَطْتُمَنِي وَ مَا
أَرْضَيْتُمَنِي، وَ لَئِن لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُونَكُمْ إِلَيْهِ ... وَ اللَّهُ
لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا.

«حضرت فاطمه به ابوبکر و عمر فرمود: اگر من
از رسول خدا برای شما حدیثی نقل کنم، شما
اعتراف می‌کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟
گفتند:

بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند
میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود:
رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از
خشم من است، کسی که دختر مرا دوست داشته
باشد مرا دوست داشته است، و کسی که فاطمه دختر
مرا راضی کند مرا راضی کرده است، و کسی که او را
به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است؟
گفتند: بله، ما از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
شنیدیم که این مطلب را می‌فرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضی نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوی او خواهم برد ... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می‌آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

و سابقاً از «اسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسی بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و حتی به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، أسماء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علیّ و أسماء او را غسل دادند.

و نیز از «صحيح بخارى» نقل کردیم که فاطمه را علیّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و ابوبکر را خبر نکرد.

و علیّ بن برهان الدین حلبیّ شافعی میگوید:
وقال الواقديّ: وَ ثَبَتَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
دَفَنَهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا لَيْلًا وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ مَعَهُ الْعَبَّاسُ وَ

الْفَضْلُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَلَمْ يَعْلَمُوا بِهَا أَحَدًا.^۱

«واقدی گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که

علی کرّم الله وجهه فاطمه رضی الله عنها را شب

دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و

فضل بن عبّاس رضی الله عنهم، بودند و هیچکس را

برای نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

در رجال شیخ حرّ عاملی به نام «رسالة فی معرفة

الصّحابة» از کشی نقل میکند با اسناد متصل خود از

زراره از ابی جعفر از پدرش از جدش از علی بن

ابی طالب علیهم السّلام که: قَالَ: ضَاقتِ الْأَرْضُ

بِسَبْعَةِ بَیْمٍ تُرْزَقُونَ وَ بَیْمٍ تُنْصَرُونَ وَ بَیْمٍ تُمَطَّرُونَ؛ مِنْهُمْ

سَلْمَانُ وَ الْمُقَدَّادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَيْفَةُ رَحْمَةُ اللَّهِ

عَلَيْهِمْ وَ أَنَا إِمَامُهُمْ. وَ هُمُ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَی فَاطِمَةَ.^۲

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: هفت نفرند

که بواسطه عظمت و جلالت و سعه روح آنها، زمین

برای حمل نمودن آنها تنگی می کند و استعداد

^۱ «السّیرة الحلبیة» طبع ۱۳۸۲ هجریه، ص ۳۹۹

^۲ «رسالة فی معرفة الصّحابة» ص ۵۴، در احوال حذیفه الیمان؛ و در «رجال کشی» نفر هفتم را ذکر ننموده، لذا شیخ حرّهم ذکر نکرده است.

تحمّل آنها را ندارد، بواسطهٔ فیض وجود آنهاست که روزی به شما میرسد و به مقاصد خود نائل میگردید و باران از آسمان می بارد؛ از ایشان است سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و حذیفه رحمة الله علیهم و من إمام آنها هستم. و ایشانند آن کسانی که بر فاطمه نماز گزاردند.

اشعار اُزری راجع به مصائب حضرت صدیقه سلام الله علیها

چه خوب شیخ اُزری سروده است:

لا تَلْمَنی یا سعدُ فی مَقْتِ قومٍ *** ما

وَفَتْ حَقَّ أَحْمَدَ إِذْ وَفَاها

أَوْ ما قال عِترتی أَهْلُ بیتی *** ***

احْفَظُونی فی بَرِّها وِ وِلاها

نازَعوه حیا و خانوهُ مَیتًا *** *** یا لِتِلک

الحُظوظُ ما أَشقاها

تا آنکه میگوید:

نَقَضوا عَهْدَ أَحْمَدَ فی أَخیه *** و أذاقوا

البتولَ ما أَشجاها

و هِيَ الْعُرْوَةُ الَّتِي لَيْسَ يَنْجُو *** ** غيرُ

مُسْتَعَصِمٍ بِحَبْلِ وِلاهَا

لَمْ يَرِ اللَّهُ لِلنَّبِوَةِ أَجْرًا *** ** غيرَ حِفْظِ

الْوِدَادِ فِي قُرْبَاهَا

لَسْتُ أُدْرِي إِذْ رُوِّعْتُ وَهِيَ حَسْرَى *** **

عَانَدَ الْقَوْمِ بَعْلَهَا وَ أَبَاهَا

يَوْمَ جَاءَتْ إِلَى عَدِيٍّ وَ تَيْمٍ *** ** وَ مِنْ

الْوَجْدِ مَا أَطَالَ بُكَاهَا

فَدَعَتْ وَ اشْتَكَتْ إِلَى اللَّهِ شَجْوًا *** ** وَ

الرَّوَّاسِي تَهْتَزُّ مِنْ شَكْوَاهَا

تَا أَنْكَه *** ** مِيكَوَيْدِ:

أَيُّهَا الْقَوْمُ رَاقِبُوا اللَّهَ فِينَا *** ** نَحْنُ مِنْ رَوْضَةِ

الْجَلِيلِ جَنَاهَا

تَا أَنْكَه *** ** مِيكَوَيْدِ:

أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ بِنْتِ نَبِيٍّ *** ** عَنْ مَوَارِيثِهِ أَبُوهَا

زَوَاهَا

كَيْفَ يَزُوي عَنِّي تُرَائِي عَتِيقٌ *** **

بِأَحَادِيثَ مِنْ لَدُنْهُ افْتَرَاهَا

تَا أَنْكَه مِيكَوَيْدِ:

أَيُّ شَيْءٍ عَبَدْتُمْ إِذْ عَبَدْتُمْ *** أَنْ يُوَلِّيَ تَيْمُّ

عَلَى عَالِ طِه

هَذِهِ الْبُرْدَةُ الَّتِي غَضِبَ اللَّهُ *** هُ عَلَى

كُلِّ مَنْ سِوَانَا ارْتَدَاهَا

تَا أَنْكَه مِيكَوِيْد:

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ *** لَيْسَ تَأْوِي دَنِيَّةُ

مَأْوَاهَا

تَا أَنْكَه *** مِيكَوِيْد:

وَلِأَيِّ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًّا *** بَضْعَةٌ

الْمُصْطَفَى وَ يَعْفَى ثَرَاهَا

فَمَضَتْ وَ هِيَ أَعْظَمُ النَّاسِ وَجَدًّا *** فِي

فَمِ الدَّهْرِ غُصَّةٌ مِنْ جَوَاهَا

وَتَوَتْ لَا يَرَى لَهَا النَّاسُ مَثْوَى *** أَيُّ

قُدْسٍ يَضُمُّهُ مَثْوَاهَا^١

ازرى ميگويد: «ای سعد! مرا سرزنش مکن در

دشمنی گروهی که چون أحمد رسول خدا با آنها

وفا نمود، آنها وفا نمودند و حقّ او را ادا نکردند.

آیا أحمد رسول خدا نفرمود: عترت من، اهل بیت

^١ «دیوان ازری» ص ١٥٧ تا ص ١٦٠

من هستند، حقّ مرا دربارهٔ إحسان به آنها و ولیّ امر نمودن آنها حفظ کنید؟ در حیات رسول الله، با او در امر خلافت نزاع کردند و در ملمات به او خیانت نمودند. ای بدیها و ای زشتیها! چقدر شما بدبختید، چقدر شما بد سرانجامید. پیمانی که أحمد رسول خدا برای برادرش علی بسته بود شکستند و چه بسیار غم و غصّه را که در کام دخترش بتول ریختند! با آنکه فاطمه یگانه دستاویز الهی بود که جز چنگ زننده به ریسمان ولایت او کسی نجات پیدا نخواهد نمود. خدا مزدی را سزاوار مقام رسالت ندید، جز محبّت و مودّت ذوی القربایش. من نمی دانم چه شد، وقتی که فاطمه را به فزع در آوردند آن قوم ستمگری که با پدر او و شوهر او دشمنی داشتند، او با حسرت نزد ابوبکر و عمر رفت و از شدّت اندوه و غصّه گریه‌ای طولانی نمود، پس برای آنها خطبه خواند و حقّ را بیان نمود و شکایت اندوه و آزار خود را به خدا برد، بطوریکه نزدیک بود کوههای ساکن از گلایه و شکوای او به حرکت در آید. ای گروه مردم! خدا را

درباره حقّ ما منظور دارید، ما از بوستان حضرت
أحدیت میوه رسیده آن باغیم. ای مردم! کدام دختر
پیغمبری را سراغ دارید که پدرش او را از میراث
خود محروم کرده باشد؟ پس چگونه ابوبکر (که
مردی کهنه اندیشه است) با أحداثی که از نزد خود
آورده و به پدرم افترا بسته است مرا از ارث پدرم
محروم کرده است؟ من نمی دانم آخر از روزی که
شما پرستش نموده اید، چه چیز را پرستیده اید که
شما را وادار نموده که ابوبکر را ولیّ و صاحب
اختیار آل پیغمبر قرار دهید؟! این لباس، ردائی
است که خداوند غضب میکند کسی غیر از ما
خاندان نبوّت و طهارت آنرا بر دوش افکند.
خدا می داند که حقّاً ما اهل بیتی هستیم که زشتی و
پستی أبداً در خاندان ما سکنی نخواهد گزید.»
ازری در آخر قصیده خود میگوید: «آخر بگوئید
چه سبب داشت که باید پاره جگر مصطفی مخفیانه
دفن شود و سپس قبر او با خاک یکسان گشته
(اثرش محو شده) مجهول بماند؟! آری فاطمه از
دنیا رفت، ولی تراکم موجهای غصّه و اندوه بر سینه

او از تمام افراد بشر بیشتر بود، بطوریکه هنوز در دهان روزگار از آتش‌های درونی فاطمه شعله بیرون می‌زند. فاطمه در میان خاک نرفت، بلکه در حرم امن و امان الهی اقامت گزید و به رفیقِ اعلیٰ پیوست. در جائی که دیده نظاره مردم از دیدن آن کوتاه است. کدام طهارت و تقوائی می‌تواند خود را به اقامتگاه و منزل فاطمه برساند؟!»

ابن شهر آشوب از آن بضعة رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:

قُلْ لِلْمُغِيبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى *** إِنَّ

كُنْتَ تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَنِدَائِيَا

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهُآ ***

صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا

قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حِمِّي بِظُلِّ مُحَمَّدٍ ***

لَمْ أَخْشَ مِنْ ضَيْمٍ وَكَانَ جَمَالِيَا

فَالْيَوْمَ أَخْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَآتَقِي ***

ضَيْمِي وَادْفَعُ ظَالِمِي بَرْدَائِيَا

فَإِذَا بَكَتْ قُمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِهَا ***

شَجْنَا عَلَى غُصْنِ بَكِيْتُ صَبَاحِيَا

فَلَا جَعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَكَ مُوَسِّئًا *** وَ

لَا جَعَلَنَّ الدَّمْعَ فِيكَ وَشَاحِيَا

مَاذَا عَلَيَّ مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ *** *** أَنْ

لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیه دشمنان به آن حضرت می رسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک می گذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات می کرد:

«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش می دهی و سخن مرا می شنوی، من با تو راز و نیازهای دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت های کمرشکنی بر من وارد

^۱ «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۶۸. و در کتاب «السيرة النبوية» للسید احمد زینی (دحلان) که در حاشیه «سیره حلبیه» طبع شده است، بیت دوم و آخر را از حضرت صدیقه نقل میکند که آن حضرت از خاک قبر رسول خدا بر چشم گذارده و انشاء کردند. و در «مفاتیح الجنان» در وقایع بیست و هشتم ماه صفر، در ص ۲۹۴ این اشعار را با مختصر اختلافی در لفظ، از شیخ یوسف شامی در کتاب «الدرّ النظیم» نقل کرده است. و أيضاً گوید: فاطمه علیها سلام *** الله بعد از دفن پدر گریست و گفت: یا اَبَتاه اَجَاب رَبًّا دَعَاه، یا اَبَتاه مِنْ رَبِّهَ مَا اَدْنَاه.

شد که هر آینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد می
شد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی
تاریک می شدند. ای پدرجان! من در سایهٔ حمایت
تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی ای بودی که مرا
از هر گزند مصون می داشتی. ای گل روی من! ای
زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و
آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و
دشمنان تو مرا بی تو دیدند، باید برای افراد فرومایه
و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و
دفاع از حق علیّ پسر عموی تو چادر بر سر کنم و
به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را بگیرم. ای پدر
مهربان! اگر گاهگاهی هنگام شب تار، قُمری در
شاخهٔ درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز
روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می کنم. آری، از
این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد
بود و اشکهای چشم من چون گردنبندی، بر سینهٔ
من قرار خواهد گرفت. آری، کسی که خاک قبر تو
را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد،
دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر

و غاليه استعمال كند.»

نالہ های غریبانہ امیرالمؤمنین بر سر مزار

حضرت صدیقہ طاہرہ سلام اللہ علیہا

اصول کافی کتاب الحجہ باب مولد فاطمہ (ع)

روایت ۳:

احمد بن مهران... عن ابی عبد اللہ الحسین (ع) ابن

علی: السلام علیک یا رسول اللہ عنی و السلام علیک

عن ابتک و زائرک و البائتہ فی الثری بیعتک و

المختار اللہ لها سرعہ اللحاق بک، قلّ یا رسول اللہ عن

صفیتک صبری و عفا عن سیدہ نساء العالمین تجلّدی،

الا ان لی فی التأسی بستک فی فرقتک موضع تعز، فلقد و

سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت نفسک بین نحری و

صدری، بلی و فی کتاب اللہ انعم القبول، انا للہ و انا الیہ

راجعون.

قد استرجعت الودیعہ و اخذت الرہینہ و اخلست

الزہراء، فما اقبح الخضراء و الغبراء یا رسول اللہ، اما

حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد، و ہم لا یرح من قلبی،

او يختار الله لي في دارك التي انت فيها مقيم، كمد مقيح،
و هم محيج، سرعان ما فرق بيننا و الى الله اشكوا. و
ستبتك ابتك بتطافر امتك على هضمها، فاحفها
السؤال و استخبرها الحال، فكم من غليل معتلج
بصدرها لم تجد الى بته سييلا، و ستقول و يحكم الله و هو
خير الحاكمين.

سلام مودع لا قال و لا سئم، فان انصرف فلاعن
ملاله و ان اقم فلاعن سوء ظن بما وعد الله الصابرين.
واه واهما والصبر ايمن و اجل و لو لا غلبه المستولين
لجعلت المقام و اللبت لزاما مكوفا و لا عولت احوال
الثكلي على جليل الرزيه، فبعين الله تدفن ابتك سرا و
تهضم حقها و تمنع ارثها و لم يتباعد العهد و لم يخلق منك
الذكر. و الى الله يا رسول الله المشتكى و فيك يا رسول
الله احسن العزاء، صل الله عليك و عليها السلام و
الرضوان.^١

على (ع) جاي قبر را بنحوى پوشاند كه آثار قبر

^١ اصول كافي كتاب الحججه باب مولد الزهراء (ع) روايت ٣

معلوم نباشد، آنگاه به پا خاست و به مزار پیامبر (ص) رو کرد و اینگونه درد دل گشود: سلام من بر تو باد ای رسول خدا! سلام دخترت، و زائرت که اینک در آرامگاه ابدیت منزل گزیده بر تو باد، دختری که خداوند جوانمرگیش را برگزید. ای رسول خدا! از دست دادن عزیزت صبرم را کم کرده، در فراق بهترین زنان تحملم نابود شده، اما چیزی که هنوز به من توان و تسلی می بخشد، استقامت من در فراق تو بود. (کسی که مصیبت تو را تحمل کرده مصیبتهای بعدی را آسان تحمل خواهد کرد) من تو را در قبر نهادم گویی جان تو از گلو و سینه من می رفت. آری، پیام قرآن بهترین سنگ صبور من است، که انا لله و انا الیه راجعون. ودیعه، بازگردانده شد، گرو باز ستانده شد و زهرا از من ربوده شد. براستی که گنبد نیلگون و زمین خاکی در نزدم چه زشت جلوه کرده، ای رسول خدا! از این پس غمم جاودان خواهد بود، شبم در بی خوابی طی خواهد شد، اندوهی همیشگی در قلبم خانه خواهد کرد، تا اینکه خداوند مرگم را برساند و در جوار تو مقیمم گرداند. این غصه، دلم

را خون خواهد کرد، و ارکانم را به لرزه درخواهد آورد. تقدیر چه زود بین من و او جدایی افکند. از این ستم نزد خداوند شکایت خواهم برد.

بزودی دخترت به تو گزارش خواهد داد که چگونه امت دست در دست هم نهادند تا او را از پای درآورند، پس به جدّ از او پرس و حال ما را از او بجو. چه بسا دردی در دل دارد که راهی برای گشودن سفرهٔ دل نداشت اما به تو خواهد گفت، و خداوند قضاوت خواهد کرد که او بهترین قضاوت کنندگان است. سلام وداع کننده ای که از وصال نه خسته است و نه دلتنگ بر شما باد! اگر از جوار شما برمی گردم نه از روی خستگی است و اگر در کنارتان رحل اقامت گزینم نه از روی بدگمانی به وعدهٔ الهی به صابران است. وای بر من وای بر من. صبر میمون تر و زیباتر است. اگر پیروزی حاکمان نبود مزار فاطمه را منزل خویش قرار می دادم و در کنارش به اعتکاف می نشستم و مانند زنان بچه مرده در عزایش زار می گریستم. ای رسول خدا! دخترت در پیشگاه خداوند مخفیانه دفن شد. حقش پایمال گشت از

ارثش منع شد، در حالیکه از انقلاب تو چیزی نگذشته و نامت کهنه نشده است. ای رسول خدا شکایتم را نزد خداوند بازخواهم گفت. و به یاد تو، خاطر تسلی می دارم. درود خداوند و رضوانش بر تو و او باد.

پاورقی